

The myth of leadership and civil war in Afghanistan (1992-1994)

Reza Khorasani*

Received: 2021/07/25

Abolfazl Fasihi**


Accepted: 2021/11/25

After the Mujahedin victory over the communist regime in Afghanistan in 1992, a civil war broke out between the Mujahedin armed groups. Most of these battles took place between Pashtun forces (Hekmatyar) and Tajiks (Massoud). The motivation that can be imagined for the beginning of this conflict and internal tension can be interpreted as the myth of leadership. The question is, how did the myth of leadership lead to the Civil War? To analyze this issue, the approach of political mythology and Schmidt's understanding of politics has been used. The conclusion of this study is that the myth of leadership led to the distinction between friend and foe and antagonism. This antagonism and alienation turned ethnic groups into political entities and led to war and military conflict. The conquest of Kabul was an icon reminiscent of the whole myth of leadership. Due to the symbolic significance of the conquest of Kabul, conflicts and political tensions have arisen, especially between the Tajiks and Pashtuns over the conquest of Kabul. Due to the symbolic significance of the conquest of Kabul, conflicts and political tensions have arisen, especially between the Tajik and Pashtun peoples over the conquest of Kabul. Once in 1929, with the conquest of Kabul by Habibullah Kalkani, the myth of the Pashtun leadership was questioned. In 1992, the conquest of Kabul was broken by the forces of Massoud and Rabbani. As one of the Pashtun leaders and elites, Hekmatyar felt the historic responsibility to revive this myth. The direct result of this was military tensions in Kabul.

Keywords: Afghanistan, Ahmed Shah Massoud, Borhannoddin Rabbani, Civil War, Ethnicity, Hekmatyar, leadership myth, Political myth, Polity, Symbol.


* Assistant Professor of Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, I.R.Iran
(Corresponding author).

reza.khorasanie@gmail.com

 0000-0002-8468-3229

** Ph.D student in Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, I.R.Iran.

abolfazl_fasihi@yahoo.com

 0000-0002-8782-3004

اسطوره زعامت و جنگ داخلی در افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۹۴)

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۴

مقاله برای بازنگری به مدت ۲۸ روز نزد نویسندگان بوده است.


رضا خراسانی*


ابوالفضل فصیحی**

چکیده

پس از پیروزی مجاهدین بر رژیم کمونیستی افغانستان در سال ۱۹۹۲، جنگ داخلی میان گروه‌های مسلح مجاهدین به وقوع پیوست. عمده این جنگ‌ها میان دو نیروی پشتون (حکمتیار) و تاجیک (مسعود) اتفاق افتاد. فهم و تفسیر صحیح از این منازعه، اهمیت اساسی و راهبردی دارد. انگیزه‌ای که می‌توان برای آغاز این درگیری و تنش داخلی تصور کرد را تحت عنوان اسطوره زعامت می‌توان تفسیر کرد. سؤال این است که جنگ داخلی در افغانستان از طریق اسطوره زعامت چگونه قابل تبیین است؟ برای تحلیل این موضوع، از رویکرد اسطوره سیاسی و فهم اشمیتی از امر سیاسی استفاده شده است. نتیجه‌ای که از این پژوهش حاصل شد این است که اسطوره زعامت به تمایز دوست و دشمن و آنتاگونیسم انجامید. این آنتاگونیسم و دیگری‌سازی، گروه‌های قومی را به موجودیت‌های سیاسی تبدیل کرد و باعث جنگ و درگیری نظامی شد. فتح کابل به‌مثابه آیکونی بود که کل اسطوره زعامت را به یاد می‌آورد. به‌دلیل اهمیت نمادین فتح کابل، مناقشه‌ها و تنش‌های سیاسی مخصوصاً بین دو قوم تاجیک و پشتون بر سر فتح کابل اتفاق افتاده است. در ۱۹۹۲ با فتح کابل توسط نیروهای مسعود و ربانی این اسطوره شکسته شد. حکمتیار به‌عنوان یکی از رهبران و نخبگان پشتون این مسئولیت تاریخی را بر دوش خود احساس کرد که این اسطوره را احیا کند. نتیجه مستقیم این امر، تنش و درگیری نظامی در کابل بود.

واژگان کلیدی: احمدشاه مسعود، اسطوره سیاسی، افغانستان، امر سیاسی، برهان‌الدین ربانی، جنگ داخلی، زعامت، قومیت، گلبدین حکمتیار.

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، جمهوری اسلامی ایران (نویسنده مسئول).
reza.khorasani@gmail.com  0000-0002-8468-3229

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، جمهوری اسلامی ایران.
Abolfazl_fasihi@yahoo.com  0000-0002-8782-3004

مقدمه

بیان مسئله: پس از پیروزی مجاهدین در سال ۱۹۹۲ در برابر رژیم کمونیستی کابل، جنگ داخلی در افغانستان اتفاق افتاد. در بهار ۱۹۹۲ مجاهدین موفق شدند کنترل کابل را به دست بگیرند. آنها موفق شده بودند نیروهای اشغالگر شوروی را از کشور بیرون کنند، اما توفیقی در ایجاد و برقراری نظم سیاسی به دست نیاوردند. ورود مجاهدین به کابل هم‌زمان شد با جنگ‌های خانمان‌سوز میان مجاهدین. مقاله حاضر تلاش می‌کند، با استفاده از چارچوب نظری اسطوره سیاسی و بررسی ارتباط میان قومیت و امر سیاسی، جنگ داخلی افغانستان در سال ۱۹۹۲ را تفسیر کند.

اهمیت: شناخت ارتباط میان اسطوره‌های قومی و امر سیاسی، می‌تواند به فهم عمیق مناسبات قدرت در افغانستان و همچنین شناخت منازعه‌های داخلی این کشور کمک نماید. این موضوع برای جمهوری اسلامی ایران، دارای اهمیت راهبردی می‌باشد؛ چرا که سیاست خارجی کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ضرورت: عدم توجه به ریشه‌های قومی منازعه افغانستان، سیاستمداران را به سمت مدیریت ناصحیح پدیده‌های قومی سوق داده است. از این حیث هم شرایط داخلی این کشور و هم سیاست‌های ایران را دچار آسیب می‌سازد. بر این اساس موضوع پژوهش حاضر دارای ضرورت کاربردی در عرصه سیاست داخلی افغانستان و سیاست خارجی ایران است.

اهداف: هدف اساسی این پژوهش کمک به تقویت سیاست خارجی ایران در قبال افغانستان از رهگذر شناخت و تحلیل اسطوره‌های قومی در این کشور است. تبیین عوامل انگیزشی در سیاست داخلی افغانستان و برجسته‌سازی جایگاه و نقش نخبگان افغانستانی، دو هدف فرعی محققان را شکل می‌دهند.

سؤال‌ها و فرضیه: این پژوهش فرضیه‌آزما نیست. سؤال اصلی عبارت است از: تحلیل جنگ داخلی در افغانستان بر مبنای اسطوره زعامت چگونه است؟ سؤال‌های فرعی نیز عبارتند از: مؤلفه‌های اسطوره سیاسی چیست؟ مؤلفه‌های اسطوره زعامت کدامند؟
روش پژوهش: در این پژوهش از روش اسنادی برای جمع‌آوری داده‌ها بهره گرفته شده و برای تحلیل این داده‌ها از روش «نظریه مینا» که توسط نویسندگان بر اساس نظریه‌های اسطوره سیاسی سازمان یافته، استفاده شده است.

۱. پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش را در دو بخش می‌توان مورد اشاره قرار داد:

۱-۱. پیشینه موضوع در نشریه دانش سیاسی

موضوع افغانستان در نشریه دانش سیاسی، بیشتر از آن حیث که آمریکا در آنجا حضور یافته و سعی در تضعیف و یا تهدید منافع ملی ایران از طریق مداخله در فرایند دولت‌ملت‌سازی داشته، بحث شده است (نک. امینیان و کریمی قهرودی، ۱۳۹۱). در بحث از افراط‌گرایی و ملاحظات منطقه‌ای آن نیز، از افغانستان سخن به میان آمده است (نک. یزدانی و شجاع، ۱۳۸۶). با این توضیح مشخص می‌شود که موضوع مقاله حاضر دارای پیشینه مرتبطی در این نشریه نبوده و از این حیث نوآوری دارد.

۱-۲. پیشینه موضوع در سایر منابع

تاکنون کمتر پژوهشی در باب دوره جنگ داخلی افغانستان انجام شده است. در اکثر آثاری که در مورد جنگ داخلی در افغانستان به رشته تحریر درآمده است به بیان تاریخ آن دوره بدون رویکرد تحلیلی اکتفا شده است. به‌عنوان نمونه می‌توان از این پژوهش‌ها نام برد: بارفیلد (۱۳۹۸)، روا (۱۳۷۹)، سجادی (۱۳۹۱)، روا (۱۳۷۸). بر این اساس پژوهش حاضر از آن حیث که دارای رویکردی نظری بر مبنای نظریه اسطوره سیاسی است، از منابع موجود متمایز می‌شود.

۲. مبانی مفهومی و نظری

۲-۱. قومیت و هویت قومی

قومیت به ویژگی‌ها و نهادهای اجتماعی خاصی اشاره دارد که گروهی از افراد را به لحاظ فرهنگی از دیگر گروه‌ها متمایز می‌سازد. این ویژگی‌ها می‌تواند مواردی همچون زبان، دین، موقعیت جغرافیایی، آداب و رسوم و تاریخ را دربرگیرد. زمانی که این ویژگی‌های متمایز نهادینه می‌شود، افرادی با هویتی مشخص پدید می‌آیند که هویت آنها در طول زمان و از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده است. افراد قومیت خود را انتخاب نمی‌کنند بلکه آنان در یک قومیت متولد می‌شوند و هویت قومیشان به‌طور عمده در طول حیاتشان دست‌نخورده باقی می‌ماند (اونیل، ۱۳۸۶، ص. ۶۱). بر این

اساس قومیت، هویتی اجتماعی است نه سیاسی و قومیت به‌خودی‌خود سرشتی سیاسی ندارد. در اینکه چه ویژگی‌هایی یک گروه قومی را از گروه‌های دیگر متمایز می‌کند، فهرست کامل و معینی نداریم. زبان و مذهب دو عامل اساسی تمایز میان اکثر گروه‌های قومی است. بنابراین قومیت را می‌توان «برساخته‌ای اجتماعی» نامید که فقط بر مبنای تعدادی از عوامل یکدست ساخته نشده است، بلکه در هر قومیتی ترکیبی منحصر به فرد از یک رشته ویژگی‌ها به چشم می‌خورد. قومیت در جایی وجود دارد که افراد به گروهی متمایز از دیگران وابستگی پیدا می‌کنند و این ارتباط به وسیله خودشان و دیگران تصدیق می‌شود (اونیل، ۱۳۸۶، ص. ۶۳).

۲-۲. امر سیاسی

ورود ایده «امر سیاسی»^۱ به فلسفه سیاسی احتمالاً در دهه ۱۹۹۰/۱۹۸۰ از طریق ترجمه متون اروپایی اتفاق افتاده است. این متن‌ها به زبان‌هایی نوشته شده که در آنها تفکیکی بین، مثلاً: *la politique*، *le politique* و *la politica* و *die Politik* و *das Politische* و *il politico* ایجاد شده است. اولین اصطلاح هر زوج را می‌توان مستقیماً به‌عنوان «سیاست» به انگلیسی ترجمه کرد، اما اصطلاح دوم نیاز به اختراع یک معادل (امر سیاسی) و بنابراین تبدیل صفت به اسم دارد.

الف. امر سیاسی به‌عنوان پایه شناخت «سیاست»: آنچه در ایده امر سیاسی وجود دارد که پذیرندگان اولیه این اصطلاح را به سمت آن سوق داده است، انتقاد از تعریف و توضیح سیاست در چارچوب و از منظر مقوله‌های دیگر است؛ یعنی، امر سیاسی به‌عنوان پایه یا معیارهایی شناخته می‌شود که می‌تواند مشخصه اختصاصی سیاست باشد که آن را به‌ویژه از اقتصاد، حقوق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و چارچوب‌های علمی مشابه متمایز می‌کند (Valentine, 2017). نظریه‌پردازان امر سیاسی، هر کدام به‌نوعی معتقد بودند عمل سیاسی (سیاست) از خودبیگانه شده است؛ یعنی سیاست تحت تسلط چیز دیگری (حقوق، متافیزیک، اقتصاد و جامعه) قرار گرفته است و امر سیاسی به مفهوم بازگشت سیاست به خود است (Valentine, 2017).

ب. امر سیاسی مطابق روایت اشمیت: در این پژوهش مفهوم امر سیاسی از منظر کارل اشمیت مورد بررسی قرار گرفته و به‌عنوان تعریف مبنا از امر سیاسی مورد توجه قرار

خواهد گرفت. اساساً اصطلاح امر سیاسی بیشتر با نام او شناخته می‌شود. ایده اشمیت در باب امر سیاسی بعد از او محل مناقشه‌ها و بحث‌های زیادی شد و متفکران سیاسی مختلفی تحت تأثیر مفهوم‌سازی او از امر سیاسی قرار گرفتند. اشمیت معتقد است امر سیاسی پیش‌فرض مفهوم دولت است (اشمیت، ۱۳۹۳، ص. ۱۳). اشمیت به طبیعت آنتاگونیستی امر سیاسی اشاره می‌کند و سیاست را بر مبنای تمایز میان دوست و دشمن تعریف می‌کند. وی در ادامه، مراد خود از مفهوم دوست و دشمن را روشن می‌کند. وی توضیح می‌دهد که تمایز دوست و دشمن به شدیدترین اتحاد یا جدایی، همگرایی یا واگرایی اشاره دارد (اشمیت، ۱۳۹۳، ص. ۲۴). بر این اساس مفاهیم دوست و دشمن چنان نیست که متصلب و غیرقابل تغییر باشند؛ بلکه این مفاهیم متناسب با شرایط و امکانات، تعریف و مصداق عینی می‌یابند (نک. اشمیت، ۱۳۹۳، ص. ۲۸).

پ. گستره نفوذ «امر سیاسی»: سؤالی که اینجا می‌توان مطرح کرد این است که آیا تصور صوری اشمیت از امر سیاسی را فقط می‌توان در عرصه بین‌الملل در نظر گرفت یا می‌توان به تقابل‌ها و جنگ‌های داخلی هم تعمیم داد؟ اشمیت در اثر خود اشاره کوتاهی به جنگ داخلی کرده است: «تشدید دشمنی‌های داخلی باعث تضعیف هویت مشترک در برابر دولتی دیگر می‌شود. اگر تعارض‌های داخلی میان احزاب سیاسی تبدیل به تنها تفاوت سیاسی شود، آنگاه به نهایی‌ترین درجه تنش سیاسی در داخل می‌رسیم؛ یعنی در چنین اوضاعی گروه‌بندی دوست - دشمن در داخل برای تعارض مسلحانه تعیین‌کننده خواهد بود و نه گروه‌بندی دوست - دشمن در خارج. امکان همیشه حاضر تعارض را باید همواره در ذهن داشت. اگر بخواهیم هنگامی در باب سیاست سخن گوئیم که سیاست داخلی اولویت دارد، تعارض دیگر به جنگ میان ملل سازمان‌یافته مربوط نمی‌شود بلکه به جنگ داخلی مربوط خواهد بود» (اشمیت، ۱۳۹۳، صص. ۳۱-۳۲). بنابراین، اگرچه اشمیت امر سیاسی را بیشتر معطوف به عرصه بین‌الملل و در نوعی جدل با سیاست‌زدایی لیبرالیسم از جهان مطرح می‌کند، اما با توجه به تعریف او از دشمنی سیاسی و جنگ، هرگونه موجودیت اجتماعی غیرسیاسی می‌تواند در وضع تعارض آن‌قدر قدرتمند شود که جایگاه موجودیتی سیاسی را به‌دست آورد. از این‌رو، صورت‌بندی اشمیت نه تنها تعارض میان دولت‌ها، بلکه همچنین

جنگ‌های داخلی و انقلاب‌ها را نیز پوشش می‌دهد. مثلاً درگیری‌های مذهبی مستلزم آن هستند که جماعت‌های دینی بر اساس معیار دوست - دشمن وجهه سیاسی پیدا کنند و نه صرفاً بر اساس تمایزهایی همچون مؤمن و کافر. بر همین قیاس، کشمکش طبقاتی در معنای مارکسیستی آن صرفاً تعارضی اقتصادی نیست، بلکه نبردی میان موجودیت‌های سیاسی است (اوربک، ۱۳۹۳، ص. ۱۶۰).

۲-۳. اسطوره سیاسی

انسان حیوانی قصه‌گو است و اسطوره‌پردازی بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی بشر بوده است. اسطوره‌ها به انسان‌ها کمک کرده‌اند با معضلات و سختی‌های جهان روبه‌رو شوند و به سؤال‌های بنیادین در مورد هستی پاسخ دهند و در نتیجه زندگی را معنا دار کنند.

الف. جایگاه و اهمیت سیاسی اسطوره‌ها: برخلاف تصور عامه، اسطوره لزوماً مخصوص دنیای قدیم و دوران اولیه تاریخ بشر نیست. «برخی از اشکال رفتار اسطوره‌ای هنوز هم در عصر ما به حیات خود ادامه می‌دهند. این به این معنا نیست که آنها نمایان‌گر نگرش باستانی‌اند، بلکه برخی ابعاد و کارکردهای تفکر اسطوره‌ای اجزای سازنده وجود انسان‌اند» (الیاده، ۱۳۹۳، ص. ۹۱). دانشمندان علوم اجتماعی مدت‌هاست که بر نقش سیاسی اسطوره‌ها و اشکال دیگر گفتمان‌های غیرعقلی تأکید می‌کنند. در چند دهه اخیر توجه به بعد نمادین و اسطوره‌ای سیاست افزایش یافته است. یک نمونه مهم و مشهور آن، بحث ماکس وبر در مورد کاریزما است. بسیاری شاید تصور کنند اسطوره پدیده‌ای مختص به جهان قدیم است اما باید گفت که جهان مدرن خالی از اسطوره نیست و اسطوره‌ها در جوامع مدرن نیز جزئی مهم از حیات اجتماعی و سیاسی بشر هستند.

ب. تعریف اسطوره سیاسی: در یک تعریف خلاصه می‌توان اسطوره سیاسی را این‌طور تعریف کرد: «اسطوره سیاسی کار بر روی یک روایت مشترک است که به شرایط و تجربیات سیاسی یک گروه اجتماعی اهمیت می‌بخشد» (Bottici and kuhner, 2012, p. 36). «با توجه به این تعریف، مهم‌ترین نکته این است که اسطوره یک داستان یا یک روایت است. اما آنچه اسطوره سیاسی را از یک روایت ساده متمایز می‌کند عبارت است از این واقعیت که اسطوره، ایجاد و بازتولید اهمیت می‌کند؛ اینکه یک

گروه معین در آن سهیم باشد و بالاخره؛ اینکه می‌تواند به صورت خاص شرایط سیاسی که یک گروه معین در آن زندگی می‌کند را نشان دهد» (Bottici and kuhner, 2012, p. 36). تصور عام در مورد مفهوم اسطوره این است که اسطوره اشاره به داستان‌هایی موهوم و غیرواقعی می‌کند. اما متفکرانی که به پیوند اسطوره و سیاست می‌اندیشند این تصور را نمی‌پذیرند. فردریش و برزنیسکی معتقدند که «یک اسطوره، هر چند مظهری از داستانی است که به رویدادهای گذشته مربوط است اما مفهومی حیاتی و خاص برای زمان حال دارد که به‌موجب آن بر اقتدار کسانی که در یک جامعه معین، حسن استفاده از قدرت می‌کنند، می‌افزاید» (تودور، ۱۳۸۳، ص. ۳۵). گذشته‌نگری استالین در بازسازی انقلاب اکتبر و ژاژخایی نازی‌ها که شجره نسب آلمان را به تبار و نژاد آریان پیوند می‌دادند، اساطیری بدین مفهوم‌اند (تودور، ۱۳۸۳، ص. ۳۵).

پ. کارکردهای سیاسی اسطوره: اگرچه دیدگاه‌های متعدد و متفاوتی در خصوص کارکردهای اسطوره عرضه شده است، اما مهمترین آنها در حد بحث حاضر عبارتند از: **کارکرد (۱). اعتلای نظری و کاربردی:** فردریش و برزنیسکی بر این نکته مهم تأکید دارند که بر خلاف تصور رایج، منظور از اسطوره تفریح خاطر نبوده بلکه هدف از آن اعتلای مقصودی مفید و انجام کاری عملی است. بنابراین اسطوره هر چند متضمن داستان یا روایتی است اما قصه‌ای محض و واهی نیست. تهاجم نورمن‌ها به انگلستان، جنگ‌های استقلال آمریکا، سفر طولانی اروپاییان (با کالسکه) به آفریقا، وقایعی بودند که در عمل به‌وقوع پیوستند و موضوع اساطیر سیاسی واقع شدند (تودور، ۱۳۸۳، ص. ۳۵).

کارکرد (۲). تأثیرگذاری مستمر: نکته مهم دیگر در مورد اسطوره این است که اسطوره داستانی نیست که یکبار برای همیشه روایت شود. درواقع، اسطوره شامل فرایند شرح انواع احتمالی یک داستان است. این همان چیزی است که بوتیچی به نقل از هانس بلومبرگ تحت عنوان «کار روی اسطوره» از آن یاد می‌کند (Bottici and kuhner, 2012, p. 97). از نظر کیارا بوتیچی، سیاست بدون اسطوره ممکن نیست. ما نمی‌توانیم از اسطوره دوری کنیم زیرا اسطوره ریشه در طبیعت ما دارد (Bottici, 2011, p. 35). بوتیچی تحت تأثیر هانس بلومبرگ و کتاب مهمش، کار بر روی اسطوره^۲، است. بلومبرگ در کنار متفکرانی همچون لوی استروس، لشک کلاکفسکی و کورت

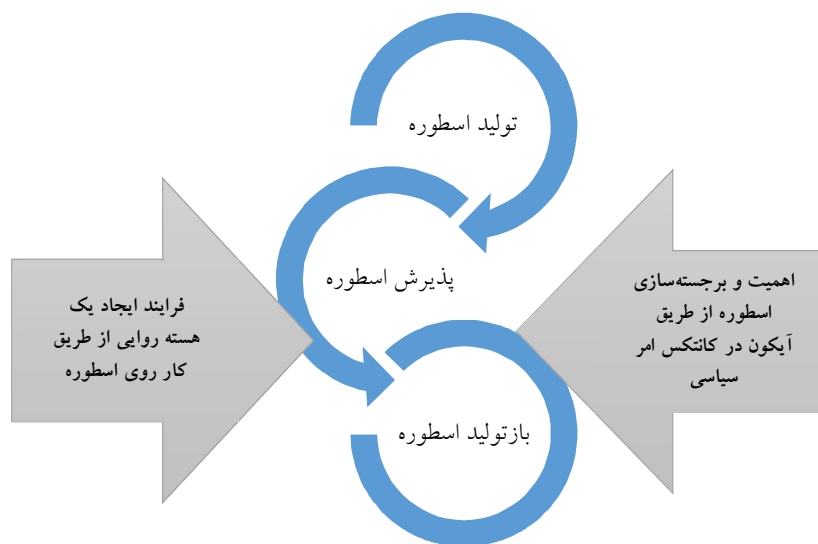
هوبنر، معتقد است که اسطوره‌ها برخلاف نحوه‌ای که قاعدتاً بر آگاهی روشنگرانه ظاهر می‌شود، چندان هم غیرعقلانی نیستند (وتس، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۴).

کارکرد (۳). مدیریت ترس و هراس: بلومبرگ در باب حقیقت داشتن اسطوره چیزی نمی‌پرسد، بلکه مسئله او صرفاً این است که اسطوره عهده‌دار چه کاری برای انسان است. او به مدد واژگانی تأثیرگذار این کارکرد را به‌عنوان مهار ترس‌های ادوار آغازین و دفع وحشتی توصیف می‌کند که واقعیات عربیان عالم مسبب آن‌اند. از جمله کارکردهای اسطوره، فایق آمدن بر ترس از زندگی و جهان است. همان‌طور که یک کودک در حین بالاآوردن چیزی از زیرزمینی تاریک با صدای بلند آواز می‌خواند تا ترس از تاریکی و سکوت تهدیدآمیز را از خود دور کند، اسطوره‌ها نیز داستان‌های مهیجی نقل می‌کنند که در پی آن‌اند تا میان انسان و هراس‌های اولیه بشر از واقعیت قاهر، فاقد صورت و صامت فاصله بباندازند (وتس، ۱۳۹۳، ص. ۱۰۹). بلومبرگ برای تبیین نظریه خود از دو مفهوم «مطلق‌العنانی واقعیت^۳» و «نیاز به اهمیت^۴» استفاده می‌کند.

کارکرد (۳). اهمیت بخشی: عنصر اساسی در تعریف اسطوره، «نیاز به اهمیت» است. بوتیچی با تأثیرپذیری از بلومبرگ بین معنا^۵ و اهمیت^۶ تفاوت قائل می‌شود. اسطوره از نیاز به اهمیت ناشی می‌شود و تولید اهمیت می‌کند نه معنا. بوتیچی در این زمینه می‌نویسد: «اصطلاح «اهمیت» حاکی از فاصله بین «معنای ساده» و آنچه می‌توانیم «معنای نهایی» بنامیم است. در واقع چیزی می‌تواند معنایی داشته باشد و هنوز کاملاً برای ما بی‌تفاوت باشد. بنابراین، اهمیت بیش از معنای صرف است. روش‌های زیادی وجود دارد که می‌توان معنی تولید کرد (اسطوره، علم، دین)، اما آنچه که خاص اسطوره است این است که هدف آن ارائه اهمیت نیز است. در عین حال، آنچه مهم است، نیازی به پاسخ‌گویی به سؤال‌های نهایی درباره مفهوم زندگی و دنیای پس از مرگ ندارد. نیاز به اهمیت تنها نیاز به یک دنیای پرمعنی نیست، زیرا به‌عنوان مثال، دنیای ترسیم شده توسط علوم طبیعی دنیایی است که دارای یک معناست، اما، همان‌طور که شخص به راحتی می‌تواند تجربه کند، چنین دنیایی از فرمول‌های ریاضی ممکن است هنوز هم کاملاً برای ما بی‌اهمیت باقی بماند (Bottici, 2011, p. 36).

حال با عنایت به مبانی و نظریه‌های پیش گفته می‌توان الگوی تحلیل پژوهش حاضر را که بر مبنای «کار بر روی اسطوره‌ها» قرار دارد، به شکل زیر ترسیم نمود:

شکل شماره (۱): فرایند کار بر روی اسطوره



(طراحی شده توسط نویسندگان)

۳. قومیت و منازعه در افغانستان

افغانستان کشوری چندپارچه و چندقومی محسوب می‌شود. اقوام متعددی در این سرزمین سکونت دارند. یکی از ویژگی‌های برجسته زندگی اجتماعی در افغانستان، تقسیم‌بندی‌های محلی، قبیله‌ای و قومی است. افراد به ترتیب به خویشان، قریه، قبیله و گروه قومی خود وفادارند و همه آنها را تحت اصطلاح «قوم» می‌دانند. جمعیت افغانستان به هزاران گروه در سطح محلی تقسیم می‌شود. اما قوم انعطاف‌پذیر و بسط‌پذیر است، بنابراین وسعت ارجاع آن بنا بر کسی که می‌پرسد، فرق می‌کند. از این رو، این اصطلاح نه تنها برای کوچک‌ترین واحدها، بلکه در مفهومی وسیع‌تر برای گروه‌های قومی اصلی کشور نیز به کار می‌رود (بارفیلد، ۱۳۹۸، ص. ۴۱). در افغانستان گروه‌های قومی بزرگ و کوچک متعددی وجود دارد. گروه‌های قومی اصلی عبارتند از: پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک.

۳-۱. ویژگی گروه‌های قومی در افغانستان

گروه‌های قومی در افغانستان دو ویژگی دارند: قبیله‌ای و غیرقبیله‌ای. گروه‌های قومی قبیله‌ای، گروهی هستند که عضویتشان را از طریق یک نیا و نسب واحد و مشترک - حال واقعی یا فرضی - تعریف می‌کنند. در افغانستان این انساب از طریق نسب پدری مشخص می‌شوند و در این میان بهترین مثال هستند. آنها معمولاً انساب و اعقاب بسیاری شامل میلیون‌ها نفر را در درون یک شجره‌نامه واحد جمع می‌کنند و آن را به نیای نخستین می‌رسانند. برعکس، گروه‌های قومی غیرقبیله‌ای هیچ ادعای رابطه تبارشناختی در بین اعضای خود ندارند. تاجیک‌های فارسی‌زبان بزرگ‌ترین گروه غیرقبیله‌ای در افغانستان هستند. آنها، که بیشتر سنی مذهب هستند، عمدتاً خود را بر اساس محل اقامت‌شان متمایز می‌سازند. هزاره‌ها هم به لحاظ درونی، سازمانی قبیله‌ای دارند، اما به لحاظ بیرونی نه بر اساس نسب، بلکه بر اساس مذهب مشترک (شیعه) و زبان فارسی مشخص می‌گردند. چهار گروه قومی پشتون، تاجیک، هزاره و ترک‌تبارها (ازبک، ترکمن و قزلباش‌ها) اقوام عمده و مهم در افغانستان محسوب می‌شوند. در اینکه هر کدام از این اقوام چند درصد از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند اختلاف نظر اساسی وجود دارد. منابع مختلف آمارهای متناقضی را در این زمینه بیان کرده‌اند. دلیل این اختلاف، این است که تا کنون سرشماری معتبر از نفوس افغانستان که مورد پذیرش همه گروه‌ها باشد صورت نگرفته است.

۳-۲. قطب‌بندی‌های قومی و جنگ داخلی

در سال ۱۹۸۹ نیروهای شوروی از خاک افغانستان خارج شدند. رژیم کمونیستی در کابل توانست با تکیه بر مسائل نژادی و سنتی جامعه افغانستان سه سال دیگر دوام بیاورد. این سیاست در بهار ۱۹۹۲ (وقتی که مجاهدین موفق شدند کنترل کابل را به دست بگیرند) نتیجه عکس داد؛ زیرا آتش اختلاف‌های قومی در کابل شعله‌ور شد (روا، ۱۳۸۹، ص. ۱۶). ورود مجاهدین به کابل سرآغازی برای یک جنگ داخلی گردید. منازعه‌ای که در دهه ۱۹۹۰ در کابل اتفاق افتاد را بدون تردید باید یک منازعه قومی دانست. گروه‌های قومی بزرگ افغانستان طرف‌های درگیر در این منازعه بودند. این منازعه ابتدا با درگیری میان حکمتیار (پشتون) و مسعود (تاجیک) آغاز شد و در ادامه گروه‌های قومی دیگر هم

به این جنگ کشانده شدند. در ۲۵ آوریل ۱۹۹۲ و هم‌زمان با ورود مجاهدین به کابل، درگیری‌ها میان نیروهای طرفدار حکمتیار از یک طرف و نیروهای وابسته به شورای نظار و عبدالرشید دوستم از طرف دیگر در گرفت. چنان‌که از مواضع طرفین برمی‌آید، هدف از این منازعه، کسب قدرت و خارج کردن رقیب از صحنه معادلات سیاسی است. برای مثال حکمتیار که معتقد به اختصاص حاکمیت به پشتون‌ها بود، به‌مثابه رهبری قدرتمند خود را موظف می‌دانست که از شکل‌گیری هر گونه بدعتی در این زمینه جلوگیری کرده و قدرت را به جایگاه اصلی‌اش بازگرداند (گروه پژوهش سینا، ۱۳۸۱، ص. ۹۱۷). به همین خاطر است که به‌سادگی توافقاتی پیشین را که ورود نیروهای مسلح مجاهدین را به داخل شهر کابل ممنوع اعلام می‌کند، کنار گذاشته و نیروهای او با همکاری تعدادی از رژیم سابق، حتی قبل از دیگر احزاب و گروه‌های جهادی وارد کابل می‌شوند تا جایگاه خود را در معادلات قدرت تقویت کنند. در طرف مقابل احمدشاه مسعود قرار داشت که هم از نظر نظامی توانی بالاتر از حکمتیار داشت زیرا از یک طرف دو قدرت نظامی دیگر یعنی نیروهای شمال به رهبری عبدالرشید دوستم و حزب وحدت را در ائتلاف با خود داشت و از طرف دیگر بسیاری از مقامات نظامی رژیم همراه با واحدهای تحت امرشان، پس از فروپاشی حکومت نجیب، با او تماس گرفته و حمایت خودشان را اعلام کرده بودند؛ و هم از لحاظ سیاسی در موقعیت بهتری قرار داشت زیرا رهبران جهادی در موافقت‌نامه پیشاور با سپردن ریاست جمهوری به استاد ربانی و وزرات دفاع و نیز ریاست کمیته امنیتی شهر کابل به مسعود، عملاً به ایفای نقش اول جمعیت اسلامی در حکومت مجاهدین تن در داده بودند. مسعود که حالا در عرصه سیاسی و نظامی کشور دستی بالاتر از رقیب اصلی خود حکمتیار داشت، حاضر نبود صحنه را به او واگذار کند. این بود که برخورد نظامی از همان ساعات اول پیروزی مجاهدین و ورود آنها به شهر کابل، بین دو نیروی رقیب آغاز شد. این درگیری‌ها به صورت متناوب ادامه یافت و بر اثر آن شهر کابل تبدیل به ویرانه‌ای شد و هزاران نفر کشته و زخمی شدند.

۴. تبارشناسی اسطوره زعامت در افغانستان

در افغانستان چندقومی، اساسی‌ترین مسئله سیاسی در طول تاریخ معاصر مسئله زعامت بوده است. اینکه کدام گروه قومی در رأس قدرت قرار بگیرد. اسطوره سیاسی طبق

تعریف کیارا بوتیچی کار بر روی یک روایت مشترک است که به شرایط و تجربه‌های یک گروه معین اهمیت می‌دهد. با توجه به این مطلب می‌توان از اسطوره زعامت به صورت خاص در مورد قوم پشتون در افغانستان صحبت کرد.

۴-۱. قوم پشتون و ادعای اسطوره زعامت

این اسطوره محصول انباشت تجربه‌های تاریخی جامعه پشتون است و در ناخودآگاه اجتماعی نخبگان پشتون همواره حضور داشته است. از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۲، به استثنای مقطعی کوتاه، همواره پشتون‌ها زعامت و رهبری سیاسی را به صورت انحصاری در اختیار داشته‌اند. پشتون‌ها هم از منظر تاریخی خود را ساکنان اصلی این سرزمین می‌دانند و هم از نظر تعداد، خود را اکثریت تلقی می‌کنند. از این رو، داعیه زعامت و رهبری را دارند. در ناخودآگاه اجتماعی پشتون‌ها، پشتون قوم حاکم و سایر اقوام رعیت این قوم محسوب می‌شوند. در مواردی در تاریخ افغانستان بر اثر جنگ‌ها و اغتشاش‌های داخلی، این سنت مرسوم زیر سؤال رفته است. یکبار در سال ۱۹۲۹ حبیب‌الله کلکانی (تاجیک‌تبار) توانست قدرت را در کابل در اختیار بگیرد. اما خیلی زود توسط نادرخان از قدرت برکنار و اعدام شد. بار دیگر، در سال ۱۹۹۲ نیروهای احمدشاه مسعود توانستند کابل را فتح کنند و تاریخ دوباره برای پشتون‌ها تکرار شد. این بار حکمتیار تلاش کرد زعامت از دست رفته پشتون‌ها را احیا کند.

۴-۲. قوم تاجیک و ادعای اسطوره زعامت

این نکته هم حایز اهمیت است که تاجیک‌ها نیز، اگرچه نه به شیوه و اندازه پشتون‌ها، ادعای زعامت دارند و همان‌طور که ذکر شد دوبار تاکنون این رویا را عملی کرده‌اند. بسیاری از نخبگان تاجیک، تاجیک‌ها را به نوعی ساکنان اصلی این سرزمین و بقیه اقوام را مهاجران می‌دانند (ر.ک: نظروف، ۱۳۸۰ و فرهنگ، ۱۳۷۱، ج ۱).

۵. تحلیل موردی اسطوره‌های زعامت در افغانستان

با توجه به دوره زمانی موضوع این پژوهش و مستند به الگوی تحلیل ارائه شده؛ می‌توان دو الگوی زعامت اصلی را به شرح زیر شناسایی و معرفی نمود:

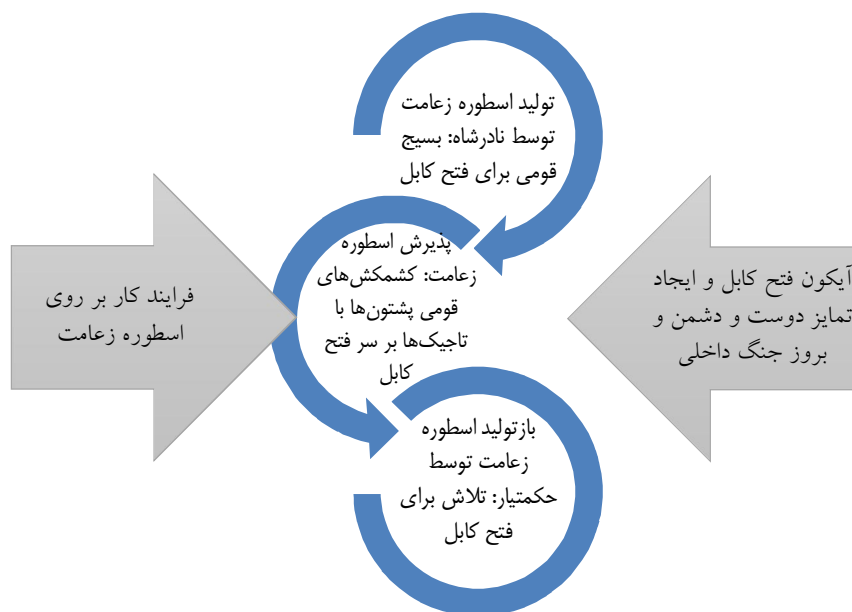
۵-۱. نادرشاه و اسطوره زعامت (۱۹۲۹)

در شورشی که علیه حکومت امان‌الله در سال ۱۹۲۹ صورت گرفت، حبیب‌الله کلکانی (مشهور به بچه سقا) توانست به قدرت برسد. در حقیقت، اصلاحات امان‌الله در دوران حکومت خود موجب رنجش علما و روحانیون و همچنین سران قبایل شده بود که منافع خود را در خطر می‌دیدند. شورش‌هایی بر ضد حکومت امان‌الله از طرف قبایل غلجایی و همچنین با تحریک روحانیون صورت گرفت. حبیب‌الله کلکانی که اصالتاً از منطقه کوه‌دامن در شمال کابل بود، توانست به‌خوبی بر این موج سوار شده و کابل را فتح کند. امان‌الله بدون اینکه از قدرت کناره‌گیری کند از کابل فرار کرده و به قندهار گریخت. این اولین بار در تاریخ افغانستان بود که سلطنت از قبایل پشتون خارج شده و یک غیرپشتون به پادشاهی می‌رسد. شورشی‌های شمالی مانند دیگر شورشی‌ها در دوره‌های گذشته نبودند که به‌دنبال شاهزاده‌ای محمدزایی باشند که به‌جای امان‌الله به تخت بنشانند. بلکه از میان خود شخصی را برای تاج و تخت برگزیدند. نام‌گذاری یک تاجیک راهزن به‌عنوان امیر، ضربه سختی به دم و دست‌گاه سیاسی وارد کرد. او یک غیرپشتون بود (بارفیلد، ۱۳۹۸، ص. ۳۰۱). سرانجام حبیب‌الله کلکانی از دو نقطه ضعف مهلک ضربه خورد. اولی ضعف مالی بود. دومین ضربه شهرت و جایگاهش به‌عنوان یک خارجی بود. حکومت افغانستان مدت‌های مدید در انحصار درانی‌ها بود به‌طوری‌که حتی قوی‌ترین رهبران قبیله‌ای و منطقه‌ای نمی‌توانستند وجود حاکمی غیردرانی را تصور کنند. درحالی‌که تصدیق یک راهزن کوهستانی به‌عنوان امیر، چنان گسست رادیکالی به‌وجود آورد که فکر راه رفتن زنان بی‌حجاب در سرک‌های کابل در قیاس با یک امیر غیردرانی، امری ناچیز و بی‌اهمیت به‌شمار می‌رفت.

در فوریه ۱۹۲۹ نادر که زمانی سپه‌سالار ارتش افغانستان بود و از خاندان پادشاهی افغانستان محسوب می‌شد به همراه سه برادرش برای سرکوب حبیب‌الله از فرانسه به افغانستان آمد. نادر برای بسیج نیرو برای حمله به کابل به باورهای قبیله‌ای و شکاف‌های قومی متوسل شد. وی هفته‌نامه‌ای تأسیس کرد و در آن مشروعیت حکومت حبیب‌الله را زیر سؤال می‌برد. او مخصوصاً به پس‌زمینه نژادی حبیب‌الله تأکید می‌کرد و سلطنت او را یک بی‌حرمتی به افتخارات افغان و پتان و دهن‌کچی به قانون قبیله‌ای تعبیر می‌کرد (گریگورین، ۱۳۸۸، ص. ۳۵۲). نادرخان با توجه به ناخودآگاه اجتماعی

پشتون‌ها از آیکون فتح کابل استفاده کرد و اسطوره زعامت را تولید کرد. هسته روایی که کار بر روی آن در ناخودآگاه اجتماعی جامعه پشتون صورت گرفت عبارت بود از: پشتون‌ها مالکان اصلی سرزمین افغانستان هستند و حق حاکمیت انحصاری دارند. اولین بار بود که اسطوره زعامت پشتون‌ها با فتح کابل توسط تاجیک‌ها زیر سؤال رفته بود. به این نکته باید توجه داشت که نادرخان تفاوت عمده‌ای با حاکمان قبلی افغانستان داشت. او تحصیلکرده غرب بود و با مفاهیم ملت و ملت‌سازی آشنا بود. نادرخان و برادرانش در نهایت توانستند با بسیج قبایل جنوبی و قبایل مرزی به کابل حمله کرده و حبیب‌الله را از قدرت برکنار کنند. حبیب‌الله و یارانش خود را به نادر تسلیم کردند. آنها چند روز زندانی بودند. سپس اعلام شد که بر اثر تقاضای قبایل جنوبی محمد نادرخان ایشان را به قبایل مذکور تسلیم کرده و آنها حبیب‌الله و یک عده از یارانش را که شمارشان به هفده نفر می‌رسید را اعدام کرده‌اند. میرمحمد صدیق فرهنگ در مورد قتل حبیب‌الله می‌نویسد: «قتل حبیب‌الله و همراهان او به این شکل، اشتباه بزرگ نادر بود، زیرا نه تنها او را در اذهان عامه به صفت یک شخص پیمان‌شکن، حتی سوگندشکن معرفی کرد، بلکه با دادن حق مجازات افراد یک قوم به قوم دیگر، حیثیت دولت را در انظار تنزل داد و تخم نفاق و بدبینی را در بین اقوام بذر کرد» (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج ۱، ص. ۵۹۱). نادرخان پس از نشستن بر تخت پادشاهی خود را «خدمتگزار قبایل و کشور» خواند (بارفیلد، ۱۳۹۸، ص. ۳۰۷).

شکل شماره (۲): اسطوره زعامت نادرشاه



(طراحی شده توسط نویسندگان)

۲-۵. حکمتیار و اسطوره زعامت (۱۹۹۲)

جنگ‌های عمده‌ای که در کابل پس از سقوط حکومت کمونیستی (۱۹۹۲) اتفاق افتاد عمدتاً میان دو نیروی «جمعیت اسلامی / شواری نظار» (مسعود - برهان‌الدین ربانی) و «حزب اسلامی» (گلبدین حکمتیار) بود. حکمتیار در شمال افغانستان زاده شده بود و پیوند کم‌رنگ قبیله‌ای با پشتون‌ها داشت و بسیاری از پشتون‌ها حکمتیار را به‌عنوان رهبر پشتون‌ها نمی‌شناختند (روا، ۱۳۷۹، ص. ۱۲۸). اما در آن بازه زمانی او خود را به عنوان زعیم پشتون‌ها و دارای مسئولیت تاریخی برای اعاده زعامت پشتون‌ها تلقی می‌کرد. از طرفی، حزب اسلامی که حکمتیار رهبری آن را به‌عهده داشت یکی از مهم‌ترین و منظم‌ترین حزب‌های جهادی محسوب می‌شد. افراد زیادی در شرق و جنوب شرق افغانستان به حزب اسلامی پیوسته بودند. «حزب اسلامی افغانستان یکی از بزرگ‌ترین، پویاترین و سازمان‌یافته‌ترین گروه‌های اپوزیسیون مسلح است که شمار

کادرهای آن به ۳۰۰۰۰ و پیروان آن به ۶۷۵۰۰۰ نفر برآورد می‌گردد» (بیکف، ۱۳۹۱، ص. ۱۵۰).

در طرف دیگر این منازعه، احمدشاه مسعود و برهان‌الدین ربانی قرار داشتند. آنها از جامعه تاجیک و فارسی‌زبان نمایندگی می‌کردند. حزب جمعیت اسلامی که مسعود و ربانی عضویت آن را داشتند یکی از مهم‌ترین احزاب جهادی و همچنین مهم‌ترین حزب تاجیک‌تباران افغانستان بود. زمانی که پس از پیروزی مجاهدین و ورود احمدشاه مسعود به کابل مشخص شد قدرت در اختیار تاجیک‌ها قرار گرفته است، حکمتیار به عنوان یکی از نخبگان قومی پشتون‌تبار نتوانست این بدعت سیاسی را تحمل کند و جنگ را آغاز کرد. انگیزه کنش حکمتیار و پشتون‌های تحت امر او بدون تردید بقا و احیای زعامت سیاسی پشتون‌ها بود. به عبارتی، اسطوره زعامت در پشت این کنش‌ها وجود داشت.

نکته اساسی در فهم و تفسیر اسطوره زعامت در دهه ۱۹۹۰ این است که این اسطوره شکلی آشکار نداشته و به صورت پنهان عمل می‌کرده است. برخلاف اسطوره جهاد که به صورت آشکار برساخته و بیان شد، اسطوره زعامت صورت آشکار نداشت. در حقیقت فاصله زیادی بین گفتار و عمل میان نخبگان قومی وجود داشت. در ادبیاتی که از سوی آنان استفاده می‌شد مداوم تأکید بر جهاد و اصول اسلامی و همچنین ضدیت با قوم‌گرایی می‌شد. اما در عمل در راستای منافع قومی عمل می‌شد. این امر می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد. مهم‌ترین دلیل آن می‌تواند این باشد که اساساً از منظر اسلامی قوم‌محوری و قبیله‌گرایی امری مذموم تلقی می‌شود. مجاهدین که مشروعیت خودشان را به اسلام ارجاع می‌دادند اساساً امکان طرح آشکار مسئله قوم و قبیله را نداشتند. اما در ناخودآگاه اجتماعی رهبران قومی در افغانستان اساسی‌ترین موضوع همان قومیت است. اسطوره زعامت بر اساس انباشت تجربیه‌های تاریخی در ناخودآگاه نخبگان قومی پشتون حضور داشته و مبنای کنش سیاسی آنان بوده است.

منازعه اساسی در افغانستان دهه ۱۹۹۰ بر سر فتح و در اختیار گرفتن کابل اتفاق افتاد. در واقع، فتح کابل از وجه نمادین برجسته‌ای برخوردار بود. اگر از ادبیات کیارا بوتیچی استفاده کنیم بهتر است فتح کابل را یک «آیکون» تلقی کنیم. آیکون‌ها در حقیقت قابلیت تراکمی اسطوره‌ها را نشان می‌دهند. یک آیکون می‌تواند تمام اسطوره‌ای

که در پشت آن نهفته است را به یاد بیاورد. فعالیت‌های حکمتیار برای فتح کابل به نوعی بازتولید اسطوره زعامت بود. فتح کابل آیکنی بود که منازعه بر سر اسطوره زعامت را می‌توان در آن دید. اسطوره زعامتی که حکمتیار در پی حفظ آن بود و مسعود در پی شکستن آن. این دو در آخرین روزهای حکومت نجیب‌الله و قبل از ورود به کابل گفتگوی مخابره‌ای با یکدیگر داشتند. برای فهم اهمیت نمادین فتح کابل بخش‌هایی از گفتگو را ذکر می‌کنیم (فرزان و غیاثی، ۱۳۷۸، صص. ۲۷۰-۲۶۸):

مسعود: تا جایی که من اطلاع دارم در حال تدارک حمله به کابل هستی. این حمله با چه هدف و منظوری است؟

حکمتیار: من سرگرم تدارک حمله به کابل هستم، چون در کابل کمونیست‌ها و بقایای رژیم کمونیستی سابق است و من قادر به تحمل آنها در پایتخت نیستم. مسعود: شما تهدید کردید که به روز یکشنبه حمله نظامی را به کابل آغاز می‌کنید و من طوری که در گذشته هم در حرف‌های خود جدی بودم و حالا هم به صراحت این مسئله را می‌گویم که خدا ناخواسته حمله شما در کابل صورت بگیرد، از یک طرف باعث درگیری شدید بین خود مجاهدین می‌شود...

حکمتیار: من از طرف خود عرض می‌کنم که این فیصله ما به همه جبهات هدایت داده شده. وقتی که تحدید شده، سنجیده و دقیق انتخاب شده و تا زمانی که شرایطی ایجاد نشود که در نتیجه آن ضرورت عملیات را فرد فرد مجاهدین ما منتفی بشمارند، ما شاید قادر به تعدیل و تأجیل در این فرصت کوتاه نباشیم. مسعود: خوب معنی این حرف‌ها این است که شما روز یکشنبه حمله می‌کنید، من آمادگی بگیرم؟

حکمتیار: آمادگی برای چی؟

مسعود: آمادگی برای دفاع از مردم کابل، زن کابل، مرد کابل، خرد و کلان کابل. همچنان‌که در این گفتگوی طولانی می‌بینیم، منازعه بر سر فتح کابل بوده است. بعد از پیروزی مجاهدین، احزاب مسلح مجاهدین در کابل و اطراف آن جابه‌جا شدند. طبق توافق‌نامه پیشاور، قدرت در اختیار صبغت‌الله مجددی (به مدت دو ماه) و سپس برهان‌الدین ربانی قرار گرفت. عملاً قدرت بیشتر در اختیار حزب جمعیت اسلامی (تاجیک‌ها) قرار گرفت. این امر حکومت مجاهدین را با مخالفت‌ها و حملات مداوم

حکمتیار روبه‌رو کرد. حکمتیار که بهانه‌اش برای حمله به کابل، حضور عناصر رژیم پیشین و به‌صورت خاص ژنرال دوستم بود، در ادامه برای جنگ با حکومت ربانی با دوستم ائتلاف ایجاد کرد. بنابراین، هدف همان احیای زعامت پشتون‌ها بود. فتح کابل توسط تاجیک‌ها به‌صورت نمادین یادآور فتح کابل توسط حبیب‌الله کلکانی بود. در آن زمان نادرخان توانست حبیب‌الله را از قدرت برکنار کند. این‌بار حکمتیار این مسئولیت تاریخی را بر دوش خود احساس می‌کرد. تلاش برای این کار، به جنگ داخلی در افغانستان منجر شد.

نتیجه‌گیری

افغانستان به‌عنوان یک کشور چندقومی در طول تاریخ بارها با جنگ داخلی روبه‌رو بوده است. در سال ۱۹۹۲ یکی از خونین‌ترین منازعات سیاسی در افغانستان اتفاق افتاد. گروه‌های مسلح قومی با یکدیگر به نزاع پرداختند. هدف این گروه‌ها گرفتن قدرت سیاسی و فتح کابل بود. بعد از اینکه در سال ۱۹۹۲ رژیم کمونیستی در افغانستان ساقط شد، دشمن مشترکی که مجاهدین علیه آن می‌جنگیدند دیگر وجود نداشت. بنابراین قطب‌بندی‌های قومی سربرآوردند و موجب منازعه قومی شدند. این منازعه را می‌توان در چارچوب اسطوره سیاسی تفسیر کرد. اسطوره سیاسی روایت‌هایی هستند که به شرایط و تجربه‌های سیاسی یک گروه معین اهمیت می‌بخشد. با توجه به این تعریف می‌توان از اسطوره زعامت در تاریخ معاصر افغانستان یاد کرد. اساساً اسطوره‌های سیاسی از قابلیت تراکمی برخوردار هستند؛ به این معنا که یک نماد، تصویر یا فعالیت می‌تواند کل کار بر روی اسطوره‌ای که در پشت آن قرار دارد را به‌خاطر آورد. اسطوره سیاسی فرایندی است که در ناخودآگاه اجتماعی اتفاق می‌افتد و سه مرحله تولید، پذیرش و بازتولید را دارد. در تاریخ معاصر افغانستان همواره پشتون‌ها زعیم و رهبر سیاسی بوده‌اند. در مقاطعی کوتاه، تاجیک‌ها توانسته‌اند زعامت سیاسی را در اختیار خود بگیرند. این مسئله با واکنش شدید نخبگان پشتون روبه‌رو شده است. اسطوره زعامت محصول انباشت تجربه‌های تاریخی در ناخودآگاه اجتماعی جامعه پشتون است.

در تنش‌های قومی که تاکنون در افغانستان اتفاق افتاده است می‌توان از اهمیت نمادین فتح کابل سخن گفت. فتح کابل به‌مثابه آیکنی بوده است که کل اسطوره را به

یاد می‌آورد. اسطوره زعامت یک‌بار در سال ۱۹۲۹ با فتح کابل توسط حبیب‌الله کلکانی زیر سؤال رفت. در ۱۹۹۲ نیز فتح کابل توسط نیروهای مسعود و ربانی این اسطوره شکسته شد. حکمتیار به‌عنوان یکی از رهبران و نخبگان پشتون این مسئولیت تاریخی را بر دوش خود احساس کرد که این اسطوره را احیا کند. با توجه به نگاه اشمیتی به امر سیاسی، که نقطه آغازین این پژوهش است، می‌توان حوادث دهه ۱۹۹۰ در افغانستان را چنین صورت‌بندی کرد؛ اسطوره زعامت موجب تبدیل گروه‌بندی‌های قومی به موجودیت‌های سیاسی شد. در واقع، اسطوره زعامت به ایجاد تمایز دوست و دشمن انجامید. فتح کابل توسط تاجیک‌ها و اقدامات حکمتیار و حزب اسلامی به دیگری‌سازی تاجیک‌ها انجامید و بدین صورت جنگ داخلی اتفاق افتاد.

یادداشت‌ها

1. The Political
2. Work on myth
3. Absolutism of fact
4. significance
5. Meaning
6. Significance

کتابنامه

- اشمیت، کارل (۱۳۹۳). *مفهوم امر سیاسی*، (یاشار جیرانی و رسول نمازی، مترجم). تهران: ققنوس.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۳). *نمادپردازی، امر قدسی و هنر*، (محمد کاظم مهاجری، مترجم). تهران: پارسه.
- امینیان، بهادر و کریمی قهرودی، مائده (۱۳۹۱). «استراتژی دولت - ملت‌سازی آمریکا در افغانستان»، *دانش سیاسی*. ۸(۱)، ۶۹-۹۷.
- اوربک، موریس (۱۳۹۳). *کارل اشمیت در جستجوی امر سیاسی: الهیات، تصمیم‌گرایی و مفهوم دشمن*. در *اشمیت، کارل، مفهوم امر سیاسی*، (یاشار جیرانی و رسول نمازی، مترجم). تهران: ققنوس.
- اونیل، پاتریک (۱۳۸۶). *مبانی سیاست تطبیقی*، (سعید میرترابی، مترجم). تهران: قومس.
- بارفیلد، تامس جفرسون (۱۳۹۸). *تاریخ فرهنگی، سیاسی افغانستان*، (عبدالله محمدی، مترجم).

تهران: عرفان.

پیکف، سرهنگ و دیگران (۱۳۹۱). جنگ در افغانستان، (عزیز آریانفر، مترجم). کابل: میوند.
تودور، هنری (۱۳۸۳). اسطوره سیاسی، (سیدمحمد دامادی، مترجم). تهران: امیر کبیر.
روا، الیویه (۱۳۷۹). «اسلام سیاسی در افغانستان»، مجله گفتگو. (۲۹). ۱۴۶-۱۲۹.
روا، الیویه (۱۳۸۹). افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، (علی عالمی کرمانی، مترجم).
تهران: عرفان.

فرزان، احمدشاه و غیائی، توریالی (۱۳۷۸). مردی استوار و امیدوار به افق‌های دور. مشهد: ترانه.
فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۷۱). افغانستان در پنج قرن اخیر. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
گروه پژوهش سینا (۱۳۸۱). افغانستان در سه دهه اخیر. قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین.
گریگورین، وارتان (۱۳۸۸). ظهور افغانستان نوین، (علی عالمی کرمانی، مترجم). تهران: عرفان.
نظروف، حق‌نظر (۱۳۸۰). مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان. تربت جام: احمدجام.
وتس، فرانتس یوزف (۱۳۹۳). درآمدی بر اندیشه هانس بلومبرگ، (فریده فرنودفر و امیر
نصری، مترجم). تهران: چشمه.
یزدانی، عنایت‌الله و شجاع، مرتضی (۱۳۸۶). «ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه و رقابت قدرت‌ها»،
دانش سیاسی. ۳(۲)، ۸۵-۱۱۱.

Bottici, Chiara (2011). "Towards a Philosophy of Political Myth. Iris",
European Journal of Philosophy and Public Debate. 3(5), 31-52.
Bottici, Chiara and Kuhner, Angela (2012). *Between Psychoanalysis and
Political Philosophy: Towards a Critical Theory of Political Myth*. Critical
Horizons (print) ISSN 1440-9917
Valentine, Jeremy (2017). "Politics and the concept of the political: The political
imagination", *Contemporary Political Theory*. (17), S197-S200.